

دلیل اول

مردها با این احساس بزرگ می‌شوند که مسئولیت همه موارد با آنهاست. مردها در کودکی و هنگامی که پسر بچه‌های کوچکی بودند، چنین شرطی شده‌اند که گویی مسئولیت همه موارد با آنهاست. «پسرم وقتی بزرگ شدی، قراره رئیس یه خانواده بشی»، «پسرم، پدرت به کمکت احتیاج داره تا اون جعبه‌های سنگین رو از ماشین به داخل خونه بیاره».

پسر بچه‌های کوچکی که این جملات به آنها گفته می‌شود، با این باور ناخودآگاه بزرگ می‌شوند که چنانچه می‌خواهند یک مرد واقعی شوند، می‌بایست لایق و توانا باشند چون مسئولیت مواظبت از زن و زندگی‌شان با آنهاست.

می‌بایست همواره به خاطر داشته باشید که هیچ عاملی به اندازه یافتن «راه‌حل» برای مردان مهم نیست. مردها همواره به راه‌حل فکر می‌کنند. هنگامی که مرد زندگی‌تان می‌بیند از موردی ناراحت هستید، ذهنش به طرزی جاری و خودکار می‌گوید: «راه‌حل... راه‌حل» حتی ممکن است به راه‌حل نیز دست نیابد اما موضوع این نیست، موضوع این است که با پرسیدن سؤال‌هایی در مورد مشکلات‌تان سعی می‌کند برای خود وقت بیشتری بگذارد.

مطلب فوق، توضیح دهنده این حقیقت است که چرا وقتی راجع به مشکلات‌تان با همسرتان صحبت می‌کنید یا آسیب‌پذیری‌تان را برایش فاش کنید، عصبانی می‌شود و به این دلیل عصبانی است که:

الف: خود را مسئول می‌داند تا برای مشکل شما راه‌حلی بیابد.

ب: هنگامی که در یافتن راه‌چاره عاجز و ناتوان می‌ماند، احساس حماقت نموده و حس می‌کند شما را مایوس کرده است.

دلیل دوم

دلیل این که چرا مردان از احساساتی شدن شما عصبانی می‌شوند، این است

که خود را مسئول درد و رنج‌تان می‌دانند و چنانچه نتوانند ناراحتی‌تان را برطرف کنند، احساس گناه خواهند کرد. هنگامی که مردی درد و رنج همسرش را می‌بیند، خود را سرزنش کرده و مسئول می‌داند و به این دلیل که باعث شده احساس بدی نسبت به خودش پیدا کند، از دست‌تان عصبانی می‌شود. مردها عادت دارند یاس‌ها و سرخوردگی‌هایشان را به شکل خشم ابراز کنند به جای این که احساسات دیگری از خود نشان بدهند چرا که احساس خشم از هر احساس دیگری امنیت بیشتری برایشان دارد. بنابراین هنگامی که شوهرتان به خاطر احساساتی بودندتان، عصبانی است، احتمالا احساساتی از قبیل تحقیر، عجز، ناتوانی، رنجش و احساس گناه را تجربه می‌کند. او در واقع هرگونه احساسی به غیر از خشم را تجربه می‌کند.

دلیل سوم

آیا تا به حال برایتان پیش آمده که خواسته باشید احساسات خود را با همسرتان در میان بگذارید و او سعی کند یا با عجله شما را از آن احساس بیرون بکشد یا کاری کند تا دست از آن بردارید؟ شما فقط می‌خواهید کمی گریه کنید ولی او طوری برخورد می‌کند انگار شما دچار یک بیماری عصبی یا روانی شده‌اید. مردها غالبا احساساتی برخورد کردن زن‌ها را با هیستریک اشتباه می‌گیرند و فرض را بر این می‌گذارند که وضعیت روحی‌تان خراب‌تر از آن است که تصورش را می‌کنید. آنها می‌ترسند مبادا هرگز دست از گریه کردن برندارید. برای اغلب مردان نشان دادن احساسات قوی نظیر عجز، ناتوانی یا ترس بسیار مشکل است. تنها هنگامی چنین احساساتی از خودشان بروز می‌دهند که وضع آنها خیلی خراب باشد، بنابراین وقتی می‌بینید از چیزی ناراحت هستید، این استانداردهای احساسی خودشان را بر روی شما فرافکن کرده و فرض را بر این می‌گذارند که الان باید وضع‌تان خیلی خراب باشد.

مردها نمی‌توانند بفهمند که زن‌ها چطور می‌توانند راجع به یک مورد چنان

احساسات قوی را در یک لحظه تجربه کنند بدون اینکه تعادل روانی و احساسی خود را از دست بدهند. مردها فکر می‌کنند به محض این که شروع به گله و شکایت کردید، دیگر دست از این کار برنداشته و تا ابد آن را ادامه می‌دهید. به همین دلیل است که می‌گوید: «همین‌طور می‌خواهی به این حرف‌هایت ادامه بدهی؟!»، «الان حوصله ندارم درگیر یک دعوی بزرگ شوم»، «وقتش را ندارم»، «بفرما دوباره شروع شد» و... ممکن است فقط به پنج دقیقه از توجه، محبت و عشق آنها نیاز داشته باشید ولی آنها به گونه‌ای پاسخ می‌دهند که گویی از آنها انتظار یک ماراتن دوازده‌ساعته دارید.

مردها نمی‌توانند بفهمند که زن‌ها بیشتر از آنها انعطاف‌پذیری و الهام‌پذیری احساسی دارند و این که برگشت‌پذیری احساس‌شان بالاتر از مردان است. این بدان معناست که یک زن می‌تواند یک لحظه گریه کند و لحظه دیگر شاد باشد. ما زن‌ها می‌توانیم یک لحظه عصبانی باشیم و لحظه دیگر بسیار بخشنده و مهربان.

مردها به سختی می‌توانند از یک حالت احساسی به حالت دیگر تغییر وضعیت بدهند، بنابراین فرض را بر این می‌گذارند که این تغییر حالت برای زنان نیز غیرممکن است. به همین دلیل هنگامی که ما را خیلی ناراحت می‌بینند، وحشت می‌کنند.

راه حل

1- وقتی ناراحت هستید، به همسرتان دقیقاً بگویید که از او چه خواسته‌ای دارید. این کار شما را از ساعت‌ها وقت تلف کردن، سوء تفاهم، جنگ و جدال، مشاجره، یاس و سرخوردگی نجات می‌دهد. این صرفاً بدین معناست هنگامی که رنجیده‌اید و می‌خواهید با او صحبت کنید، حتماً بگویید دقیقاً از او چه می‌خواهید. مردها هنگامی که نقشه مشخصی داشته باشند، راحت‌تر کار می‌کنند، بنابراین مشخص کردن یک برنامه زمانی برای همسرتان، می‌تواند

احساس امنیت بیشتری به او بدهد تا بتواند به شما گوش بدهد.

2- هنگامی که ناراحت هستید، اغراق نکنید و ناراحتی تان را از آنچه که واقعا هست، بزرگ تر جلوه ندهید. مردها همواره به معنی کلماتی که شما به کار می برید، توجه می کنند. تعبیر و ترجمه مردان از کلمات و جملات، مشابه تعبیر ما زن ها نیست.. مردها به معنی تحت اللفظی کلمات و جملات شما فکر می کنند.

3- به مرد زندگی تان بگویید که احساس بدبختی و درماندگی نمی کنید و او مجبور نیست به کمک تان شتافته و نجات تان بدهد. به خاطر داشته باشید مردها احساس می کنند مسئولیت درست کردن و روبه راه کردن همه موارد با آنهاست.

بنابراین بهتر است بگویید گرچه حالتان خوب نیست ولی آنقدرها هم احساس بدبختی و درماندگی نمی کنید و او مجبور نیست حتما حالتان را خوب کند. می توانید بگویید که فقط می خواهید کمی دلداری تان بدهد و به شما مهربانی کند و وقت صرف کند تا ترس ها، نگرانی ها و آسیب پذیری تان را با او در میان بگذارید. سپس هنگامی که این کار را کردید، به او اطمینان بدهید که حالتان خیلی هم اسفناک نیست

۱- اوبا سر بزرگ متولد شد

وقتی انیشتن به دنیا آمد او خیلی چاق بود و سرش خیلی بزرگ تا آنجایی که مادر وی تصور می کرد، فرزندش ناقص است،اما او بعد از چند ماه سر و بدن او به اندازه های طبیعی بازگشت.

2-حافظه اش به خوبی آنچه تصور می شود، نبود

مطمئنا انیشتن می توانسته کتابهای مملو از فرمول و قوانین را حفظ کند،اما برای به یاد آوری چیز های معمولی واقعا حافظه ضعیفی داشته است. او یکی از بدترین اشخاص در به یاد آوردن سالروز تولد عزیزان بود و عذر و بهانه اش

برای این فراموشکاری، مختص دانستن آن [تولد] برای بچه های کوچک بود.

3-او از داستانهای علمی-تخیلی متنفر بود

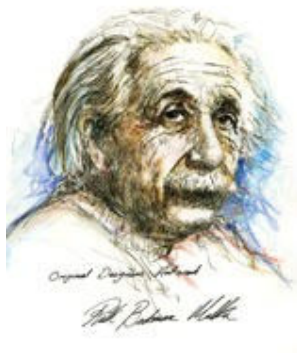
انışتن از داستانهای تخیلی بیزار بود. زیرا که احساس می کرد، آنها باعث تغییر درک عامه مردم از علم می شوند و در عوض به آنها توهم باطلی از چیزهایی که حقیقتاً نمی توانند اتفاق بیفتند میدهد.

به بیان او "من هرگز در مورد آینده فکر نمی کنم، زیرا که آن به زودی می آید. به این دلیل او احساس می کرد کسانی که بطور مثال بشقاب پرنده ها را می بینند باید تجربه هایشان را برای خود نگه دارند.

4-او در آزمون ورودی دانشگاه اش رد شد

در سال 1895 در سن 17 سالگی، انیشتن که قطعا یکی از بزرگترین نوابغی است، که تا کنون متولد شده، در آزمون ورودی دانشگاه فدرال پلی تکنیک سوییس رد شد.

در واقع او بخش علوم ریاضیات را پشت سر گذاشت ولی در بخش های باقیمانده، مثل تاریخ و جغرافی رد شد. وقتی که بعدها از او در این رابطه سوال شد؛ او گفت: آنها بی نهایت کسل کننده بودند، و او تمایلی برای پاسخ دادن به این سوالات را در خود احساس نمی کرد.



5 علاقه ای به پوشیدن جوراب نداشت-انیشتن

انیشتن در سنین جوانی یافته بود که شصت پا باعث ایجاد سوراخ در جوراب می شود. سپس تصمیم گرفت که دیگر جوراب به پا نکند و این عادت تا زمان مرگش ادامه داشت.

علاوه بر این او هرگز برای خوشایند و عدم خوشایند دیگران لباس نمی پوشید، او عقیده داشت یا مردم او را می شناسند و یا نمی شناسند. پس این مورد قبول واقع شدن [آن هم از روی پوشش] چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟

6- او فقط یکبار رانندگی کرد

انگیزش برای رفتن به سخنرانی ها و تدریس در دانشگاه، از راننده مورد اطمینان اش کمک می گرفت. راننده وی نه تنها ماشین او را هدایت می کرد، بلکه همیشه در طول سخنرانی ها در میان، شنوندگان حضور داشت.

انیشتن، سخرنانی مخصوص به خود را انجام می داد و بیشتر اوقات راننده

اش، بطور دقیقی آنها را حفظ می کرد.

یک روز انیشتن در حالی که در راه دانشگاه بود، باصدای بلند در ماشین پرسید: چه کسی احساس خستگی می کند؟
راننده اش پیشنهاد داد که آنها جایشان را عوض کنند و او جای انیشتن سخنرانی کند، سپس انیشتن بعنوان راننده او را به خانه بازگرداند.

عدم شباهت آنها مسئله خاصی نبود. انیشتن تنها در یک دانشگاه استاد بود، و در دانشگاهی که وقتی برای سخنرانی داشت، کسی او را نمی شناخت و طبعا نمی توانست او را از راننده اصلی تمییز دهد.

او قبول کرد، اما کمی تردید در مورد اینکه اگر پس از سخنرانی سوالات سختی از راننده اش پرسیده شود، او چه پاسخی خواهد داد، در درونش داشت.

به هر حال سخنرانی به نحوی عالی انجام شد، ولی تصور انیشتن درست از آب در آمد. دانشجویان در پایان سخنرانی انیشتن جعلی شروع به مطرح کردن سوالات خود کردند.

در این حین راننده باهوش گفت "سوالات بقدری ساده هستند که حتی راننده من نیز می تواند به آنها پاسخ گوید" سپس انیشتن از میان حضار درخواست وبه راحتی به سوالات پاسخ داد، به حدی که باعث شگفتی حضار شد.

7-الهام گر او یک قطب نما بود

انیشتن در سنین نوجوانی یک قطب نمابه عنوان هدیه تولد از پدرش دریافت

کرده بود.

وقتی که او طرز کار قطب نما را مشاهده می نمود، سعی می کرد طرز کار آن را درک کند. او بعد از انجام این کار بسیار شگفت زده شد. بنابر این تصمیم گرفت علت نیروهای مختلف در طبیعت را درک کند..

8-راز نهفته در نبوغ او

بعد از مرگ انیشتن در 1955 مغز او توسط توماس تولتز هاروی برای تحقیقات برداشته شد.

اما اینکار بصورت غیر قانونی انجام شد. بعدها پسر انیشتن به او اجازه تحقیقات در مورد هوش فوق العاده پدرش را داد.

هاروی تکه هایی از مغز انیشتن را برای دانشمندان مختلف در سراسر جهان فرستاد. از این مطالعات دریافت می شود که مغز انیشتن در مقایسه با میانگین متوسط انسانها، مقدار بسیار زیادی سلولهای گلیال که مسئول ساخت اطلاعات هستند داشته است. همچنین مغز انیشتن مقدار کمی چین خوردگی حقیقی موسوم به شیار سیلویوس داشته، که این مسئله امکان ارتباط آسان تر سلولهای عصبی را بایکدیگر فراهم می سازد.

علاوه بر اینها مغز او دارای تراکم و چگالی زیادی بوده است و همینطور قطعه آهیانه پایینی دارای توانایی همکاری بیشتر با بخش تجزیه و تحلیل ریاضیات است.